

پیرامون جعلیات ساواکی و ساوامایی (معتمد - مصداقی)

مهدی سامع

جمعه ۲۱ خرداد ۱۳۹۵

مشکل اصلی نظام ولایت فقیه مقاومت سازمان یافته و در کانون آن شورای ملی مقاومت و اجزاء تشکیل دهنده آن است. از این رو دیر زمانی است که وزارت اطلاعات با شیوه های سخت افزاری و نرم افزاری درصد نابود کردن مقاومت سازمان یافته است. برای این هدف به هر وسیله، حتی طناب پوسیده هم متوسل می شود. در این راستا نابود کردن سازمان ما و برهم زدن اتحاد ما با سازمان مجاهدین خلق در شورای ملی مقاومت ایران یکی از اجزای این هدف است. جزء اصلی نابودی سازمان مجاهدین خلق است.

یکی از آلت دستهای شناخته شده وزارت اطلاعات برای تحقق این هدف، فردی به نام مصداقی است. وی برای انجام این وظیفه به هر خَس و خاشاکی چنگ می زند و این بار با یک مامور شکار و تعقیب و مراقبت و شنود ساواک به نام معتمد همراه شده است؛ کسی که به اعتراف خودش در قتل شمار زیادی از رشیدترین فرزندان این میهن اعم از فدایی و مجاهد شرکت داشته و باید در مقابل عدالت قرار گیرد. او به گفته خودش سالهاست که ارتباطات گسترده ای با وزارت اطلاعات دارد. معتمد پس از قتل عام در اشرف با من تماس گرفت تا به قول خودش پروژه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای «محو و نابود» کردن مجاهدین را فاش کند. اما به سرعت روشن شد که خودش مأمور اجرای بخشی از همین پروژه است. کما اینکه اکنون روشن می شود در همان زمان با مصداقی که جزء دیگری از اجرای همین پروژه بوده، «از نگاهی دیگر» در ارتباط و هماهنگ بوده و به موازات یکدیگر دلسوز مقاومت بوده اند!

پیرامون مطلبی که این دو شاخک حقیر اطلاعاتی با یکدیگر رد و بدل و منتشر کرده اند، توضیح چند نکته را برای آگاهی بیشتر همگان ضروری می دانم:

۱- چند هفته پس از قتل عام اول سپتامبر ۲۰۱۳ در اشرف، پیامی از طریق ای میل دریافت کردم. فرستنده پیام نوشته بود که یکی از افراد تیمهای تعقیب و مراقبت کمیته مشترک می خواهد اطلاعات مهمی در مورد توطئه های رژیم علیه سازمان مجاهدین را به اطلاع من برساند. تصویری که این پیام ارائه می داد، نمونه هایی مانند تفرشی و دیگر کسانی را تداعی کرد که در این سالیان چه از موضع منافع فردی خودشان و چه از موضع پشیمانی از جنایتهایی که مرتکب شده بودند، به افشای اطلاعات شان از توطئه ها و عملکردهای رژیم می پرداختند. فرضیه دیگر، گلآشی و مهمتر از آن، فرضیه طرح و برنامه وزارت اطلاعات بود، چه برای خودم و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و چه برای شورا و مجاهدین.

به هر حال از آنجا که صحبت امنیت مجاهدین و مقاومت در میان بود، به این درخواست پاسخ مثبت داده و در میدان باستیل که یکی از شلوغ ترین میدانهای شهر پاریس است، او را دیدم. او خود را پرویز معتمد معرفی کرد و بدون این که اسم کسی را بیاورد، از ارتباط یک مامور امنیتی مهم رژیم جمهوری اسلامی با خودش صحبت کرد و این که آن مامور پیشنهاد کرده که در ازای فعالیت و اقدام علیه مجاهدین حاضر به در اختیار گذاشتن هرگونه امکانات است. او مدعی شد این پیشنهاد را رد کرده و آماده است طرح عملیاتی علیه مجاهدین را بازگو کند و در دادگاه هم در این باره شهادت دهد. من بیش از هر چیز به دنبال «طرح عملیاتی» بودم که او از آن دم می زد، اما معتمد اطلاعات مشخص نمی داد. به همین خاطر به او گفتم موضوع را برای من و یا سازمان مجاهدین خلق

بنویسد. بعد از این بود که او یک نامه ۴ صفحه ای خطاب به من نوشت که در آن خواسته بود یک کپی از آن به سازمان مجاهدین داده شود. کلیشه این نامه با تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۱۳ ضمیمه است.

۲- قتل عام در اشرف در اول سپتامبر ۲۰۱۳ واقع شده بود و اکنون در ۲۹ اکتبر یعنی تقریباً ۲ ماه بعد، پرویز معتمد در نامه اش از پرونده سازیهای رژیم برای «محو و نابود» کردن مجاهدین به عنوان شرط اساسی در مذاکرات اتمی و منطقه ای جمهوری اسلامی صحبت می کرد... و در پایان نامه نوشته بود «ضمناً آمادگی دارم طرح عملیاتی که این بی ناموس برای من شکافت را بازگو کنم و در دادگاه شهادت خواهم داد».

اما اطلاعات مندرج در نامه و آنچه شفاهاً به من گفت تازگی نداشت، چرا که مربوط به توطئه های رژیم برای ممانعت از خروج مجاهدین از لیست تروریستی بود که به سالها پیش مربوط می شد و ما با نمونه های آن به خوبی آشنا بودیم. در آن زمان ۱۳ ماه از خارج شدن نام مجاهدین و شورا از لیست آمریکا و ۵-۶ سال از خروج نام مجاهدین از لیستهای اروپایی می گذشت، مضافاً بر این که در پرونده های مربوط به نام گذاری مجاهدین خلق در لیست تروریستی که در چندین دادگاه اروپایی و آمریکایی مورد بررسی قرار گرفته بود، صدها مورد از سند سازی و شهادت کتبی از همین نوعی که این فرد مطرح کرد، علیه مجاهدین وجود داشت و در مقابل اسناد و شهادتهای بسیاری هم به نفع سازمان مجاهدین در پرونده ها موجود بود. خوشبختانه همه احکام دادگاهها به سود سازمان مجاهدین خلق ایران بود و روسیاهی برای رژیم و آنهایی که ثبت رسید که علیه مجاهدین پرونده سازی کردند. کمیسیون امنیت شورا، در همان زمان دعاوی و اقدامات ساواکی مزبور را مشکوک و در خدمت اطلاعات رژیم ارزیابی کرد و آن را مشابه عملکرد ارباب او پرویز ثابتی در کتابی که بنام «در دامگه حادثه» از این پیشتر منتشر کرده بود، دانست. از اینرو شورا و مجاهدین پیام او را که می خواست با یک فرد سرشناس مانند ابوالقاسم رضایی ملاقات کند، بی پاسخ گذاشتند.

۳- ۲۵ روز بعد از این نامه، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ ایرج مصداقی با پرویز معتمد مصاحبه می کند. بهانه قسمت اول این مصاحبه چگونگی شهادت رفیق حمید اشرف بوده و البته در آن زمان مصداقی مصاحبه را احتمالاً به دلیل تازه بودن شکست این طرح ضد اطلاعاتی و ترس از افشا شدن رابطه خود با آن منتشر نمی کند تا مورد مصرف دیگری برایش پیدا شود. اکنون به نظر می رسد چنین موردی پیدا شده که اقدام به انتشار آن تحت عنوان «جنگ و گریز ساواک با چریک "افسانه" ای حمید اشرف از نگاهی دیگر» کرده است. قسمت دوم را هم با عنوان «تلاش دستگاه اطلاعاتی رژیم برای تماس با پرویز ثابتی، ایجاد رابطه با آمریکا، شکایت از مجاهدین در گفتگو با پرویز معتمد» را در ۶ ژوئن ۲۰۱۶ (۱۷ خرداد ۱۳۹۵) منتشر کرد. این مصاحبه و محتوای آن و رابطه این دو با یکدیگر به خوبی نشان می دهد که پروژه اطلاع رسانی به مجاهدین جزئی از یک عملیات اطلاعاتی بوده که با خنثی شدن این جزء، آلترناتیو آن یعنی مصاحبه با مصداقی و تشبثات بعدی وی به اجرا در آمده است.

۴- در بخش اول این مصاحبه، معتمد با شرح هدف اش از ملاقات با من می گوید: «البته بعد دیدم او آدم این کار نیست و به ملاقات او نرفتم»، اما توضیح نمی دهد برای رساندن کپی یک نامه به مجاهدین باید «آدم» کدام «کار» بود؟ به نظر می رسد که او به جز اطلاع دادن به سازمان مجاهدین هدف دیگری هم داشته که تیرش به سنگ خورده است. این منطقی ترین تفسیر از جمله معتمد است. در بخش دوم مصاحبه در مورد مجاهدین خلق هم همین جمله را تکرار می کند و می گوید: «فهمیدم آنها هم این کاره نیستند.» نکته جالب در قسمت دوم مصاحبه

این است که معتمد به دروغ ادعا می کند «نامه هایی را هم به ابوالقاسم رضایی و مریم رجوی نوشتم». مصداقی هم می گوید: «آقای معتمد کپی نامه ها را به من نشان دادند.» در حالی که چنین نامه هایی وجود ندارد و تنها یک نامه وجود دارد و آن هم خطاب به من است. در متن نامه هم هیچ اسمی از ابوالقاسم رضایی و مریم رجوی برده نشده است.

تولید این دروغ نیاز کارگردان اصلی است که پای افراد شناخته شده مجاهدین را به میان آورند.

۵- در بخش اول مصاحبه ایرج مصداقی با پرویز معتمد تحت عنوان «جنگ و گریز ساواک با چریک "افسانه" ای حمید اشرف از نگاهی دیگر» هیچ حرف جدیدی وجود ندارد. تا آنجا که به مساله چگونگی اطلاع ساواک از تعدادی خانه های سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و ضربات اردیبهشت ۱۳۵۵ بر می گردد، در این مصاحبه اطلاع جدیدی وجود ندارد و همان حرفهای نادری و ثابتی در قالب مشتی صحنه های هیجانی که در مرکز آن معتمد قرار دارد تکرار شده است. صحنه پردازی و خالی بندی که فیلمهای آکشنی را تداعی می کند که هنرپیشه اول آن پرویز معتمد است. در مورد چگونگی لو رفتن خانه مهرآباد جنوبی و شهادت ۱۰ رزمنده فدایی خلق به شمول فدایی شهید رفیق کبیر حمید اشرف هم پرویز معتمد اطلاعی به دست نمی دهد. علت آن هم روشن است؛ ثابتی می گوید از طریق دیگر رد حمید اشرف را پیدا کردیم. معتمد هم با شاخ و برگ دادن و بزرگنمایی کردن نقش خود، هیچ حرف جدیدی نمی زند و فقط اطلاعات قبلی را هیجانی کرده است.

همچنین در مورد پرونده سازی مشترک ساواک و ساواما علیه رفیق حمید اشرف در مورد شهادت ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، بهترین و معتبر ترین پاسخ، مقاله رفیق مادر (رفیق فاطمه سعیدی، مادر ناصر و ارژنگ) است که در جواب ادعای ردیلا نه نویسنده کتاب مربوط به چریکهای فدایی خلق نوشت. (۱) این کتاب از جانب یکی از موسسات وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در دو جلد منتشر شده و در رد دروغ پردازیهای مندرج در آن دهها مقاله نگاشته شده است.

بنابراین تا جایی که به این دو موضوع که بهانه مصداقی برای تدوین مصاحبه با معتمد بر می گردد، این مصاحبه فاقد ارزش است. اما این مصاحبه دهها حاشیه پردازی آشکار و یک هدف پنهان دارد که همین امور انگیزه من برای نوشتن این مقاله است.

البته باید این نکته را روشن کنم که در مقابل اتهامات سخیف به خودم تاکنون قصد پاسخگویی نداشته و حتی در مورد اراجیف محمود نادری هم تا آن جا که به من برمی گشت، درصدد دفاع شخصی برنیامدم و آن چه در افشای دروغهای آن مامور اطلاعات دشمن نوشتم، در دفاع از حقایق مربوط به جریان فدایی بود.

۶- پرویز معتمد می گوید: «من هم خودم را به آب و آتش می زدم که موضوع را به اطلاع مجاهدین در پاریس برسانم.» این هم یک نمونه از آرتیست بازی معتمد است. کدام آب و کدام آتش؟ پاریس نه جبهه جنگ است و نه جزیره ای در اقیانوس توفانی. دسترسی به من هم بسیار سهل و ساده بود و به خاطر همین معتمد توانست از طریق یکی از آشنایان خود که در لیست ای میل من بود، پیام ارسال کند. (۲) او می توانست به همین طریقی که در سال ۲۰۱۳ متوسل شد، در سال ۲۰۰۸ که به قول خودش وزارت اطلاعات طرح نابودی مجاهدین را با او مطرح کرده است، با من تماس بگیرد.

طبق نامه خودش، وزارت اطلاعات از اواسط ۲۰۰۸ با او در مورد طرح علیه مجاهدین در تماس بوده، اما تلاشهای او برای خبر دادن در باره «حادثه وحشتناکی که در انتظار مجاهدین بود» به نتیجه نمی رسد تا این که «جمهوری اسلامی تهدید خود را عملی کرد و در دور اول ۳۷ نفر (آوریل ۲۰۱۱) از سرمایه های ارزنده کشورم و بار دوم ۵۲ نفر (سپتامبر ۲۰۱۳) را» به قتل رساند.

ملاحظه می کنید که ۵ سال و اندی طول کشید تا صدها تن شهید و مجروح شدند تا او بتواند اطلاع رسانی کند و حالا برای این که اطلاعاتش تماماً سوخته تلقی نشود، در مورد معامله احتمالی رژیم علیه مجاهدین در مذاکرات ژنو با ۱+۵ که قرار است سه هفته بعد از این نامه در ژنو تشکیل شود، هشدار می دهد!

بنابراین با تأکید مجدد بر این که او می توانست عیناً مانند سال ۲۰۱۳ در سال ۲۰۰۸ هم با من تماس گیرد، به سادگی از این دُم خروس می توان فهمید که:

اولاً- پرویز معتمد در اکتبر ۲۰۱۳ مأموریت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را انجام می داده است.

ثانیاً- ایرج مصداقی هم جزء و بخشی از همین مأموریت هماهنگ شده با وی بوده و مأموران دو نظام در این نقطه مانند همیشه علیه مجاهدین و چریکهای فدایی، در یکدیگر ادغام می شوند.

۷- پرویز معتمد خود را در کانون مهمترین درگیرها قرار می دهد و مصداقی عمداً به این خالی بندی میدان می دهد تا خواننده بی اطلاع حرفهای او را باور کند. در بخش دوم مصاحبه او مدعی می شود که «تجربه بیش از ۵ دهه کار اطلاعاتی و امنیتی» دارد. اگر حرفهای او در مورد تاریخ شروع و پایان فعالیت اش در ساواک را باور کنیم، مجموعه سالهای خدمت او در ساواک ۱۹ سال می شود. از ۱۳۳۸ تا سال ۱۳۵۷. آیا ۳۱ سال بعد از هم کار «اطلاعاتی و امنیتی» انجام داده است؟

او می گوید: «در حمله به فیضیه قم، دستگیری خمینی و تبعید او، سرکوب غائله ۱۵ خرداد و غائله فارس شرکت داشتیم. از سال ۱۳۵۰ تا ۲۶ دیماه ۱۳۵۶ که از کشور خارج شدم در کمیته مشترک ضد خرابکاری مشغول خدمت بودم... عطار پور تازه از «کمیته» رفته بود. سر موضوعی که قبلاً گفتم، منزل مقام پیدا کرده بود و شده بود معاون آقای ثابتی، یعنی کشک. پست تشریفاتی بود. خود رئیس کمیته هم یعنی کشک و قدرتی نداشت... پارکینگ وزارت اقتصاد را که روبروی ساختمان مورد نظر بود، تعطیل کردم. پارکینگ را ۴۸ ساعته تحویل دادند. خود این مسئله یک داستانی داشت. برای این که مجبور شدم وزیر اقتصاد را در اتاقش بازداشت کنم و دستبند بزنم... اینها تاریخ است که می گویم. نفعی هم ندارم. برای تصمیم گیری جلسه ای بود. آقای ثابتی و تیمسار سجده ای و ناصری و بهمن هم بودند. در آن جلسه من شدیداً مخالف حمله به خانه ها بودم... گفتم آقای ناصری شلوغ نکن. ادای رئیسها را هم در نیار که به درد ریاست نمی خوری... آقای ثابتی و من و هوشنگ می دانستیم. هوشنگ خیلی به من نزدیک بود. محمد حسن ناصری [عضدی] برای ما خطرناک بود. نمی خواستیم بفهمد، برای ما مشکل درست می شد. شلوغ می کرد... همین طرحی را که آمریکا برای به دام انداختن بن لادن در پاکستان اجرا کرد ما در اوایل دهه ۵۰ ی در تهران به کار بردیم. خود من عامل اجرای آن بودم... من در سیاهکل هم بودم. البته هیچ دخالتی در آنجا نداشتیم. من به همراه بهمن نادری پور به آنجا رفته بودم. ما فقط مدارک و ... را جمع کردیم... من در دستگیری حنیف نژاد شرکت داشتیم... احمد بناساز نوری را من در مرخصی بودم [لابد در خیابان] به او مشکوک شدم و دستگیر کردم... به جمشید طاهری پور در خیابان مولوی وقتی دنبال سوژه ی دیگری بودم، مشکوک شدم و خودم یک نفری دستگیرش کردم و دستبند زدم و تماس گرفتم تا آمدند و او را به کمیته مشترک بردند...»

از فیضیه قم وقتی سه سال از شروع کارش در ساواک می گذشته تا دستگیری خمینی و سرکوب عشایر فارس و از سیاهکل تا حمله به خانه های تیمی چریکهای فدایی و به خصوص خانه مهرآباد جنوبی همه جا حضور فعال داشته و لابد شکسته نفسی می کند که به طور صریح خود را نفر اول بعد از پرویز ثابتی معرفی نمی کند. در بخش دوم مصاحبه برای اینکه نشان دهد آخوندها هم او را تحویل می گیرند، در یک گنده گویی ابلهانه تا آنجا پیش می رود که مدعی است که نماینده «بیت رهبری و سپاه پاسداران» در پاریس به او متوسل شده که رابطه نظام و آمریکا را وصل کند و او هم با یک رشته اقدامات محیرالعقول کد رابطه با آمریکا را کف دست نماینده مزبور گذاشته است و در عین حال با تردستی بی نظیری درخواستهای آنها در مورد مجاهدین را اجابت نکرده و وزارت اطلاعات را سر کار گذاشته است!

۸- پرویز معتمد در زیرنویس شماره ۳ در بخش اول مصاحبه، در مورد مجاهد شهید زنده یاد رضا رضایی قهرمان در یک دروغ رسوا می گوید: «رضا رضایی آن گونه که مجاهدین تبلیغ می کنند فرار نکرد. او پس از آن که دهها اسلحه سازمان و نارنجک را تحویل داد، با تبدیل قرار آزاد شد. من یادم هست حاج خلیل رضایی در کمیته مشترک التماس می کرد که او را آزاد نکنند. او می گفت من بچه ام را بهتر از شما می شناسم. مطمئن هستم دوباره می رود و وصل می شود. اما عطاریپور به گفته های او توجه نکرد و گفت دستور است که او را آزاد کنیم و ما نمی توانیم مانع شویم.» هر چند این اکاذیب انزجار آور ارزش پاسخگویی ندارد اما در این جملات دو دروغ خیلی آشکار و یک پلیدی وجود دارد که ذکر آن بی مناسبت نیست.

اولاً پرونده مربوط به مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰ به عطاریپور ربطی نداشت و همه زندانیان سیاسی آن زمان که در اوین بودند می دانند که سربازجوی آن پرونده ازغندی (منوچهری) بود. ثانیاً در زمانی که رضا رضایی ساواک را فریب داد و تحت نظر آزاد شد، هنوز کمیته مشترکی وجود نداشت. ساواک و شهربانی به طور مستقل عمل می کردند. کمیته مشترک در زمستان سال ۱۳۵۰ درست شد و در آن زمان زنده یاد رضا رضایی از کنترل ساواک خارج شده بود.

اما معتمد که در صحبت با من اظهار ارادت بسیار به زنده یاد آقای خلیل رضایی می کرد، حالا مدعی «التماس» آقای رضایی برای آزاد نکردن رضا می شود. اگر این جمله از خود او باشد، این یک رذالت و پلیدی و توهین به پدر چندین شهید است که اکنون در قید حیات نیست تا به این دروغ پاسخ درخور دهد.

در همین مایه پرویز معتمد دروغ آشکاری هم در مورد مسعود رجوی می گوید. مصداقی هم با فرومایگی آن را تائید می کند. از همان ابتدای به قدرت رسیدن خمینی، نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی - مخصوصاً وقتی که مسعود رجوی در تهران کاندیدای انتخابات شده بود- با یک سلسله اسناد جعلی تلاش کرده اند تا علت اجرا نشدن حکم اعدام او در فروردین سال ۵۱ را «همکاری با ساواک» قلمداد کنند. با این همه آنها در حالی که هم اسناد ساواک را در اختیار داشتند و هم بسیاری از مهره های ساواک با آخوندها همکاری می کردند، ادعای مسخره ای که فقط برای درمان تاول سوزناک مصداقی ابداع شده یعنی سوار کردن مسعود بر «ماشین گشت» (همچون مصداقی به اعتراف خودش) را مطرح نکردند، زیرا می دانستند که همه زندانیان سیاسی دهه ۵۰ از چگونگی دستگیری مجاهدین خلق مطلع هستند. این دروغ در مورد مسعود رجوی آشکارتر از آن است که نیاز به موشکافی داشته باشد. اما ایرج مصداقی که خود را یک «محقق مسئول، البته از قماش محمود نادری» جا می زند، همین دروغ را وسیله برای عقده گشایی و هرزه درایی علیه مجاهدین و مسعود رجوی کرده است. واقعیت این است که او می خواهد به هر طریق

ممکن ماموریت خود را به اجرا در آورد. استناد به اسناد جعلی و حرفهای دروغ نشان می دهد که مصداقی بی دنده و ترمز تشنه به خون مجاهدین خلق و مسعود رجوی است.

۹- پرویز معتمد در مورد فدایی قهرمان، رفیق شهید عباس جمشیدی رودباری می گوید: «خیلی سرنخها از او به دست آمد. اطلاعات نسبتاً زیادی داد.» معتمد که در همه صحنه ها مرد اول بوده نمی گوید که کدام «سرنخها» و چه «اطلاعات نسبتاً زیادی» در اختیار ساواک گذاشته است. رفیق جمشیدی که به شدت زخمی شده بود زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت و در حالی که طبق ضوابط آن موقع فقط لازم بود ۶ ساعت مقاومت کند، آدرس خانه تیمی را پس از ۶ روز شکنجه ممتد بر زبان آورد. به جز این هیچ اطلاعات جدی برای دشمن افشا نکرد و به جز ضربه وارد شده به یک خانه که آن هم در اثر عدم تخلیه آن صورت گرفت، ساواک نتوانست هیچ رد دیگری از او برای ضربه زدن به سازمان به دست آورد.

۱۰ - معتمد که به هر خس و خاشاکی برای بی اعتبار کردن من و سازمان چریکها متوسل می شود، در حالیکه خودش را همه کاره ضربه ۸ تیر ۱۳۵۵ معرفی می کند، در مورد بردن من به محل درگیری مدعی است که من دروغ می گویم. او می گوید: «تعجب می کنم بعد از این همه سال مهدی سامع می گوید ساواک او را آورده بود به محل درگیری». هر چند این اراجیف نیاز به پاسخگویی ندارد، اما بسیاری از زندانیان آن روزگار هستند که بعد از ۴۰ سال به خاطر دارند که من همان زمان این موضوع را برای آنها توضیح داده ام. من خبر اندوهبار را همان روز با مورش به زندانی کنار سلول ام در کمیته مشترک اطلاع دادم و از طریق او به اطلاع دیگران رسید. چند ماه بعد که به اوین منتقل شدم، در حضور دهها تن از زندانیان سیاسی آن چه اتفاق افتاد را تعریف کردم.

۱۱- مدت کوتاهی پس از انتشار بخش اول مصاحبه، مصداقی در مطلبی تحت عنوان «مهدی سامع و "سه تفنگدار" ش» می نویسد: «مهدی سامع، یکی از دلدادگانش به نام امیر ابراهیمی را روانه فیس بوک کرد تا به زعم خود در برابر این مقاله واکنش نشان دهد.» او اضافه کرد که «از نظر من خود مهدی سامع هم ارزش چندانی برای پرداختن ندارد» و اضافه می کند که «فرصت طلبی سیاسی و شم کاسبکارانه ی اصفهانی سامع، مانع از پافشاری او روی پرنسیبهای انقلابی است.»

اما سوختگی و همزمان رذالت مصداقی به دلیل آن کامنت نیست. مصداقی از نوشته رفیق لیلا جدیدی در فراسوی خبر روز شنبه ۹ آبان ۱۳۹۴ با عنوان «جنایت علیه ساکنان لیبرتی و میرزا بنویسهای دهان گشاد» (۳) آن چنان سوخته که کف بر دهان به رفیق لیلا ایراد می گیرد که چرا «احساس "مرضیه احمدی اسکویی" و "مهرنوش ابراهیمی" و "نسترن آل آقا" بودن، همزمان به او دست می دهد.» مصداقی که گویا خود را هنوز «رئیس بند» می داند، به «احساس» شناس هم ارتقا یافته است. او مثل همیشه تیرهای زهرآگینی را در تاریکی رها می کند تا شاید مشکلی از خود حل کند. البته برای هر رفیق فدایی این یک امتیاز و افتخار است که در هر لحظه از زندگی خود به ارزنده ترین رفقای فدایی فکر کند و سعی کند که نمونه ای همچون آنان باشد و برای همین است که بسیاری از رزمندگان در انتخاب نام مستعار از نام رفقای شهید استفاده می کنند.

مساله اصلی

همچنانکه در ابتدا گفته شد، باز هم باید تأکید کرد که مساله اصلی رژیم، نابود کردن نیروهای انقلابی و در راس آن مقاومت سازمانیافته مردم ایران است و به همین خاطر وزارت اطلاعات از هیچ توطئه و خباثتی رویگردان نیست.

در سال ۲۰۰۸ من در همین باره مطلب کوتاهی با عنوان «خوابهای پنبه دانه ای شکنجه گران» که در ۲۶ فروردین ۱۳۸۷ در سایت جنگ خبر منتشر شد، نوشتم. در آن مقاله پس از یک مقدمه کوتاه پیرامون موقعیت رژیم به اصل موضوع پرداختم که آن بخش را به طور کامل در این جا نقل می کنم:

«سایت دیده بان وزارت اطلاعات در ادامه سیاست گفتمان سازی علیه نیروهای جنبش مقاومت مردم ایران، در روز چهارشنبه ۹ آوریل ۲۰۰۸ مهملاتی به شرح زیر به هم بافته است.

"بنا بر اخبار رسیده از عناصر نزدیک به شورای ملی مقاومت، کنفرانس خبری ۷ نفر از اعضای جدا شده از گروه مجاهدین خلق که اخیراً موفق به عزیمت به فرانسه شده اند، موجب مسأله داری برخی اعضای شورای ملی مقاومت و تعدادی از نزدیکان به این شورا خصوصاً عناصر چپ نزدیک به "مهدی سامع" و مشخصاً آنهایی که پیش از این خواهان جدایی سامع از مجاهدین بودند، گردیده است."

پاسداران و شکنجه گران ولایت آسید علی خامنه ای در خوابهای پنبه دانه ای خود هنگامی که «لوف لوف» می بلعند، جمع شدن مخفیانه کمتر از ۱۰ نفر از مزدوران و دلالان خود به شمول احسان نراقی، جهانگیر شادانلو، جواد فیروزمند، محمد حسین سبحانی و.... در یکی از کافه های پاریس و گرفتن چند عکس و تکرار اراجیف سخیف وزارت اطلاعات به وسیله آنان را «کنفرانس خبری» که موجب ایجاد «مساله» در شورای ملی مقاومت شده می بینند و وقتی «دانه دانه» می خورند، خواب جدایی «عناصر چپ» از این شورا را می بینند.

شکنجه گران وزارت اطلاعات فراموش نکرده اند که ساخت و پاختهای میهن بر باد ده آنان با شیطانهای بزرگ و متوسط و کوچک که منجر به نامگذاری در لیست تروریستی و بمبارانهای سهمگین سال ۲۰۰۳ و حمله وحشیانه به مقر شورا در پاریس در همان سال ۲۰۰۳ شد، نه فقط نتوانست خللی در عزم شورای ملی مقاومت برای سرنگونی استبداد دینی حاکم بر کشور ما ایجاد کند، بلکه برعکس صفوف این شورا را مستحکمتر و اتحاد درونی آن را عمیقتر کرد و بنابراین ادعای تاثیر یک جلسه مخفیانه ی کمتر از ۱۰ نفر دلال و جاسوس با سابقه و مزدور شناخته شده بر شورای ملی مقاومت ایران فقط گویای حماقت گردانندگان بخش گفتمان سازی وزارت بدنام اطلاعات است. درهم ریختگی در درون ولایت خامنه ای و جراحیهای درون نظام ارتجاعی حاکم بر ایران و البته رشد جنبشهای اجتماعی مردم ایران و مقاومت دلیرانه زنان و مردان شهر اشرف و افشاگریها و فعالیتهای نیروها و فعالان جنبش مقاومت در سراسر جهان سبب آن شده که دستگاه گفتمان سازی ولایت فقیه بدون ترمز و دنده به چرند بافی پردازد و برای روحیه دادن به ارازل و اوباشی که برای سرکوب جنبش مردم ایران اجیر شده اند، تفاله های جنبش مقاومت را به خورد آنان دهد.

برای اطلاع نظریه پردازان رژیم ولایت فقیه این حقیقت را تکرار می کنم که پیمان مشترک و مرکز ثقل فعالیت سیاسی همه ی اعضای شورای ملی مقاومت به شمول سازمان ما، براندازی نظام جهل و جنایت ولایت فقیه و استقرار یک نظام دموکراتیک و لائیک و انتقال قدرت به مردم ایران است. تا آن روز ما هم جزیی از زنان و مردان این جنگیم که به ترمز بریده ها و بی دنده ها می گوئیم، به جنگ تا به جنگیم.»

جانشینان امروزی قلم به مُزد سایت دیده بان وزارت اطلاعات، به شمول مصداقی، می توانند این نوشته کوتاه را وصف حال خویش هم بدانند.

پانویس

(۱) فاطمه سعیدی: برای فرزندان من اشک تمساح نریزید!

(نامه سرگشاده به خلقهای قهرمان ایران در مورد کتاب اخیر دشمن)

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/nameh-sargoshadeh-Rafigh-Madar.htm>

(۲) پس از آن که نامه را به دست مجاهدین رساندم و پس از اطلاع از تصمیم کمیسیون امنیت شورا، من برای تعدادی از دوستان و رفقا داستان تماس معتمد را بازگو کردم. تعدادی از آنان چه در سازمان ما و چه در شورای ملی مقاومت و چه دوستان و رفقای دیگر به این که تماس با من بسیار ساده و آسان است ایراد می گرفتند و به خصوص بر جنبه امنیتی آن تاکید می کردند. اما من هنوز هم فکر می کنم که به خاطر امنیت مجاهدین و مقاومت ریسک کردن در این مورد لازم بود.

(۳) جنایت علیه ساکنان لیبرتی و میرزا بنویسهای دهان گشاد

لیلا جدیدی

۹ آبان ۱۳۹۴

سیاهی که در می رسد، مار و عقربها از سوراخ برای نیش زدن بیرون می آیند. غزال که به خاک می افتد، کفتارها برای تکه تکه کردنش هجوم می آورند و سرانجام، عده ای ابله سودمند همراه و همزمان با اوباش سایبری رژیم پس از هر جنایت علیه ساکنان اشرف/ لیبرتی راه دشوار آشپزخانه تا کامپیوتر را طی می کنند تا میرزابنویس دهن گشاد رژیم شوند.

این خوش نشینها بدون حضور در یک کلاس عملی، برای مبارزانی که سابقه بیش از سه دهه مبارزه سخت و بی امان با رژیم جمهوری اسلامی را در کارنامه دارند، نسخه می پیچند و از خزینه ذهن ارباب - رعیتی خود استدلال بیرون می کشند که "رهبران اعضا را به کشتن داده اند".

این متخصصان منزوی، هرگز مناسبات جمعی و تشکیلاتی را درک نکرده اند اما خود را "مخالف" و "سیاسی" می نامند و جهت نمایش انساندوستی، برای کسانی که در مبارزه جان خود را از دست داده اند، به قید شرط و تبصره اشک تمساح می ریزند.

غیر از این جمع، ارتش سایبری جمهوری اسلامی هم پس از هر عملیات جنایتکارانه، به لطف ساعتی هفت هزار تومان دستمزد، به صف و آماده به خدمت می شود تا پشت چهره های مرموز و ناشناخته، گندابه های فکری اطاق فرمان خود را در پوششهای مختلف، از حمله مستقیم تا دلسوزی مزورانه به اطراف بپاشد.

پاسخ به مار و عقربها این است: پرنده از پرواز دست نمی کشد، بخاطر اینکه کسی تیر در کمان دارد. پرنده، پرنده است. این مار و عقربها هستند که در لانه های خود دفن می شوند.

